

لهجه عربی در افغانستان

استاد نصرالدین محمد مدبر مرکز ثقافتی عربی در کابل بروز ۱۶ ثور ۱۳۴۱ مطابق ششم می ۱۹۶۲ نطقی راجع به لهجه عربی در افغانستان ابراد

کرد که ترجمه آن بامتن گفتگوهای سخنور مذکور با عربی زبانان مورد بحث در اینجا منتشر می گردد .



چون در بن مکه لما تیاره بی از کلمات عربی محلی بسی ناماً وس می نود، از انزو برای آنکه مطلب روشنتر گردد، معادن فصیح برخی از آنها را دریای ورق نشان دادیم .

ضمناً بپمورد نیست اگر یاد آور شویم که در شماره اخیر مجله ادب نیز مقالته اندرین موضوع چاپ شده است و بیگمان مطالعه آن برای خواننده

این گفتار جالب و مفید تواند بود . **علی رضوی** نویسنده: نصرالدین محمد

علی رضوی

هنگامیکه بمدیریت مرکز ثقافتی عربی در کابل تعیین می شدم، در ضمن مطالعات خویش بدین نکته برخوردیم که: «عرب» یکی از اقوامی است که ملت افغانی را تشکیل میدهند، و در افغانستان ۱۵ هزار نفر به عربی سخن میگویند. همان دم با خود اندیشیدم که ازین گروه دیداری کنم و رشته قرابتی را که با گذشت روز گاران گسسته است پیوند بخشم.

در یکی از جلساتی که سفیر محترم ما احمد فرید ابو شادی ترتیب داده بود جناب فاضل دکتور روان فرهادی، در ضمن گفتگو راجع به عربیت و

زبان عربی، نائید فرمودند که در شمال افغانستان هنوز هم مردم دو قریه به لهجه‌ی کپ می‌زنند که به محاوره بصریان عراق بسیار نزدیک است.

سر انجام پس از تهیه مقدمات براه افتادیم و بتاريخ ۳ جنوبی ۱۹۶۲ در قریه خوشحال آباد مزار شریف بزیارت برادران عربی خویش نائل گشتیم. درین سفر آقای عبدالستار سیرت عضو هیأت تدریسی پوهنخی شرعیات بموافقت پوهنتون کابل رفیق سفر و بحث ما بودند.

مؤرخان گویند که عرب و افغان در اثر حوادث تاریخی دلیل بهم ارتباط یافته‌اند:

۱- حیره و فارس
مردم حیره با مردم غسان در جنگ بودند: ملك حیره برای کوبیدن دشمن خویش با فارس پیمان بست و ملك غسانیان با بیزنطین؛ گویند جنگ و نزاع دو کشور عربی اساس جنگ‌های خونین دولتهای بزرگ روم و فارس گردید. چون حبشیان در آن روز گار بر یمن دست یافتند، عرب بایکی از قائدان افوشیروان در طرف حبشی‌ها از یمن هم دست شدند. هر یز قائد پارسی در رأس سپاه مختلط عرب و فرس قرار گرفت و در نتیجه یمن از چنگ حبشیان خلاص شد. لکن هر یز بجای آنکه به بلاد خویش بر گردد بفرمان انوشیروان بحکومت یمن گماشته شد... استیلای فرس بر یمن در حدود بیست سال بطول انجامید تا آنکه یمن از تحت سیطره فرس بیرون شد و در حوالی ۵۹۰ میلادی بر طرف حاکم فارسی پیروز گشت.

۲- اسلام
بشر و حمایت دین حق بر انگیخت اسلام در شمال و جنوب

و شرق و غرب بسط یافت و شهرهایی را بگرفت که مردم آنها به تازی سخن نمیگفتند.

بدین ترتیب برای ترویج و تثبیت عقیده جدید داعیانی اعزام گردید تا کتاب دعوت

نوین یعنی قرآن مبین را بمردم تعلیم دهند. و زبان عربی را که زبان اسلام

و کتاب اسلام و دین اسلام بود بآنان بیاموزد. و این امر را تا سال ۶۱۰ میلادی

این کشورها که افغانستان یکی از آنها بود مبلغان اعزامی را خوش آمد
 و در آنجاها بماندند .
 ۳- حجاج و کارهای او وقتی که دعوت خوارج در شرق بلاد مسلمانان منتشر شد،
 حجاج ابو یوسف ثقفی دریافت که این دعوت را فقط با
 اعزام و جاگزین کردن دسته های متعدد عرب میتوان بجائی رساند و بنابرین
 خانواده هایی را بایران و افغانستان انتقال داد و شاید وجود قریه هایی که همه
 باشندگان آن عرب اند باین عمل حجاج بی ربط نباشد .

۴- کشف آرامگاه علی کرم الله وجهه که حادثه مهمی در تاریخ
 علی کرم الله وجهه اسلامی است بد عقیده من به عرب موضوع بحث رابطه عمیق
 و وثیق دارد : در عهد سلطنت نصرالدین بن الحارث سنجر بن ملک شاه سلجوقی
 (۵۱۱-۵۵۲هـ) در مرو وثائق و مخطوطاتی کشف شد که به ابو مسلم خراسانی تعلق داشت
 ابو مسلم از امام جعفر صادق امام شیعه ، درباره فتنه یی که میان امویها و خوارج روی داده
 بود دستور خواست ، وی فرمود : اگر میخواهی به خاندان علی احسان کنی جسد
 طاهر جدم را از نجف به بلخ انتقال بده تا فتنه آرام گردد ما آنرا بمدینه منوره
 نقل میدهیم .

ابو مسلم خراسانی یکی از مردان خود را بنام دولابی ، اجزای وصیت مأمور
 کرد و وی جسد را پنهانی از نجف به مرو و از آنجا به کوه نوره از آنجا به کلف
 تا بلخ و سپس به قریه کوچکی که تابع بلخ و نام آن «خیران» بود منتقل کرد .
 در همین هنگام ۴۰۰ تن از علمای بلخ خوابی دیدند که خلاصه آن این بود :
 سیدنا علی بر «تپه علی» در خیران ایستاده و می فرماید : «از چندین سال است که ما
 در اینجا هستیم؛ به اولیای امور بگوئید قبر را مکشوف دارند تا مردم بزیارت ما بیایند» .
 ملک نصرالدین ، والی خود را در بلخ ، به حفر و کاوش قبر شریف امر
 کرد . در اثر جستجو و کنج کاویها ، نخست قبه و سپس دروازه آهنین نمایان

شد که قفلی از زر دران بود و سنگنبشته بی بران، بدین مضمون: «هذا قبر
اسدالله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب». همانطور که قبلاً گفتیم بنده معتقدم که حادثه کشف قبر شریف باتازیان
موضوع گفتگوی مابین ربط نیست؛ چنانکه یکی از سالخوردگان آنجا بمن
گفت آنان در عهد مملکت قمش دران محل ساکن شده اند. شاید این قمش
همان امیر احمد قماج رحمته باشد که به حفر و کشف قبر پرداخت. و شاید این واقعه
مهم تاریخی چندان شیوع و شهرت یافته باشد که گروه کثیری از عرب به بلخ روی آرند
و در حول و جوار قبر شریف اقامت گزینند.

این چهار واقعه تاریخی (نخست پیمان غسان و فارس
و آزادی یمن در نتیجه آن؛ دوم دین حنیف اسلام؛ سدیگر،
کار نامه های حجاج و چهارم اکتشاف قبر امام علی کرم الله وجهه) و جبات
هجرت های عربان را بسوی افغانستان و امتزاج عرب مهاجر و ناقل را به ملت افغانی
فراهم آورد.

واقعه «پیمان» حکایت دعوت قیس را تفسیر مینماید که وی در یمن بود و از
و فدیمین به پیشگاه رسول خدا ضمانت نمود تا بیعت کردند و آئین اسلام پذیرفتند
چون به پیامبر اکرم معلوم گشت که قیس از افغانستان است بدو فرمود تا افغانیان
را به اسلام، دین نوین خدا، بخواند.

همچنین واقعات اسلام و حجاج، علت وجود چند قریه مردمی را توضیح میدهد
که عرب اصیل و خالص اند و حکومت موقر افغانستان در تذکره نفوس هر یک
قومیت ایشان را ثبت کرده است.

بالاخره اکتشاف قبر امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب مفسر و شاهد وجود
عربانی است که ما در باره ایشان سخن میگوییم و امروز برای تحقیق لهجه آنان
گرد آمده ایم.

از مطالبی که تا اینجا گفتیم شاید روشن شده باشد که چرا و چگونه افغانستان نزدیکترین دولت اسلامی به عرب و قضایای عرب و یاری عرب شمرده می شود زیرا ارتباط و پیوند عرب و افغان پیوند خون و خویشاوندی و دین و عقیدت است. نکته جالب توجه دیگر اینکه افغانستان آخرین مطاف مهاجران عربی در شرق و به قول دانشمندان تمدن شناس مرکز ثقافت اسلامی و عربی است. وجود مدارس اسلامی عربی اصیل در بلخ و بخارا و تولد و تربیت گروهی بسیار از مفکران بزرگ اسلامی و عربی در این منطقه مبین این گفتار است.

اینک سخنی چند درباره عرب موضوع بحث: **هجرت**
 در چهار قریه اقامت دارند: یحسان و خوشحال آباد در ولایت مزار شریف، سلطان آدیغ و حسن آباد در شبرغان؛ از آنان شنیدیم که باشندگان دو قریه اخیر بامردمی که در خاک روسیه و در نزدیکی بخارا هستند از يك اصل اند.

اینان چنانکه خود گویند در عهد امیر قماچ، حدود ۵۳۰ هـ در ولایت مزار شریف جاگزین شده اند و بدین حساب ۸۵۰ سال است که در آنجا زیست دارند و ظاهراً قدیمترین اعرابی اند که به شرق آمده اند. اینان روزگاری به شغل (مال چرانی) بسر برده اند تا آنکه چند سال قبل محمد گل خان نایب الحکومه مزار شریف در آنوقت، سرگذشت ایشان و قصه مهاجرت و حکایت نگهداشتن زبان آنان را بشنید و بایشان مقداری زمین قابل کشت بداد تا مستقر گشتند.

گویند حیات بدوی و روش مالداري و مال چرانی ایشان باعث عزلت و در نتیجه موجب حفظ لهجه و زبان آنان شده است لکن در واقع ایشان از اجتماع کاملاً جدا نبوده اند و این امر از آنجا روشن است که الفاظ فارسی و ازبکی در لهجه آنان به کثرت دیده می شود و همچنین در میان این مردم مامور دولت و تاجر و معلم و شاگرد نیز هست که در بین خود و با دیگران به فارسی درست گپ می زنند و با خانواده

و منسوبان خویش به لهجه خاص خود تکلم میکنند.

رمز بقای لهجه این گروه در دو چیز نهفته است: نخست در خود لسان عربی،

زیرا زبان تازی از فیض قرآن کریم و حدیث رسول اکرم در برابر عوامل تطور

و فساد ادای ثبات شگفت انگیز و قوه مقاومت عجیبی است؛ دوم در طرز حیات و تجمع

ایشان که افراد جامعه کوچک آنان را به کمک همدیگر و نگهداشت میراث

معنوی و عنعنات و تقالید اجدادی خویش واداشته است.

زبان میراث است و لهجه تقلید؛ اگر ایشان این دو را درین مدت طولانی بخوبی

نگهداشته اند نباید موجب تعجب گردد بدان دلیل که زنان، نو زاد خویش را

بدین لهجه شیر میدهند و کودکان یاهمین وسائل چیز می آموزند و روندگان

این میراث را به آیندگان می سپارند پس بعید نیست اگر بزرگ دهکده با دیدن

علاقه و حرصی که قومش زبان خود دارند بگویند ما مدرس عربی نداریم که به فرزندان

ما زبان عربی بیاموزد.

شماره این عربها به پنج هزار و نیم میرسد که در چهار قریه می نشینند و همواره

بها هم در تماس اند.

ایشان طوریکه خود گویند از یمن اندواز یمن آمده اند،

اصل و منبع

هر چند ثبوت تواتر این دلیل که بزعم ایشان «متواتر»

است دشوار مینماید. لکن مطالعه لهجه‌یی که در میان شان رواج دارد قوی ترین

راهنمای اصل و تبارشان تواند بود.

اینان الفاظی بکار می برند که بعضی از آنها جز در منطقه معینی استعمال نمیگردد

چنانکه بجای بطیخ (۱) و سمن (۲) و ذهب (۳) و قمح (۴) - حبیب و دهن و غدا و

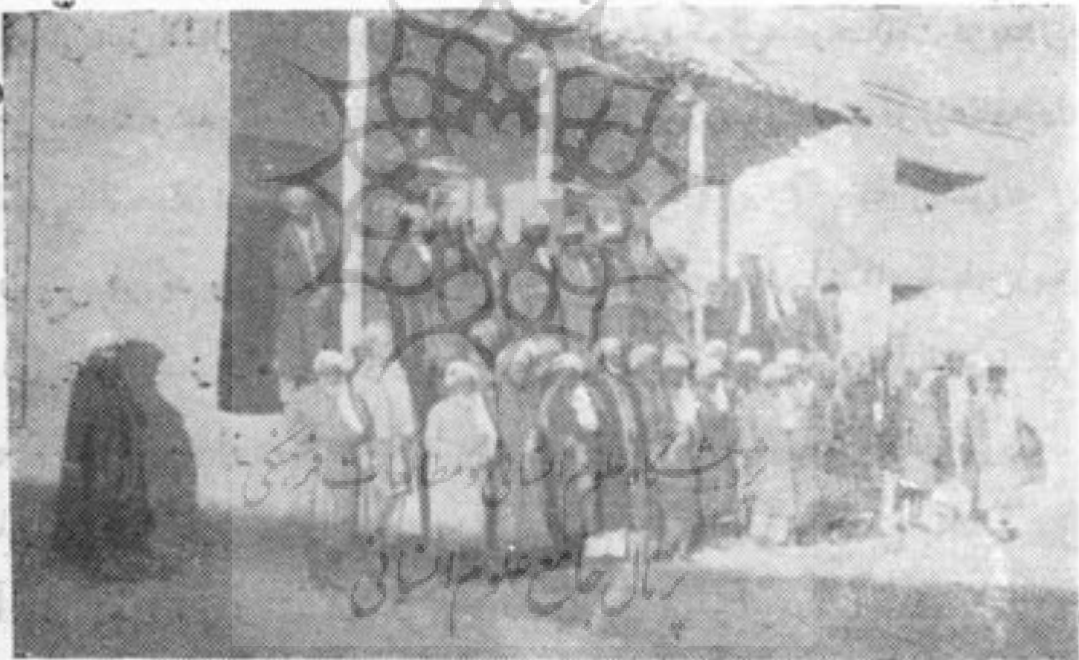
حنطه گویند.

یعنی الاصل بودن این جماعت را دو چیز دیگر نیز مورد شك قرار میدهد یکی

آنکه شوربا یا آبگوشت زیاد استعمال میکنند دوم آنکه حنقی اندنه زیدی

(۱) نربوز (۲) و سمن (۳) رفت (۴) کدند

بهمین چند دلیل ایشان اصلا یمنی نیستند و بگمان اغلب از وسط شبه جزیره اند که امروز مملکت عرب سعودی در آن واقع است. وقتی که من آنان را ازین بکنه آگاه کردم و گفتم به سعودی نزدیکتر اند تا یمنی یکی از ایشان گفت که خود نیز بدین عقیده بوده اند ولی شیخی سعودی بنام شیخ احمد گفته است که ایشان یمنی الاصل اند. *



جمعی از افغانان عربی زبان دهکده بی در بلخ

(۱) ...

(۲) ...

(۳) ...

(۴) ...

(۵) ...

(۶) ...

(۷) ...

بقیة غز کاو

در خوارزمی غوشت ، و معرب گوش، بصورت جوش (۱). در تبتی گپاک gyak
در زبان روسی و اکثر زبانهای اروپایی یاک yack-yak (۲)

می خور کت باد نوش برسمن و پیلگوش روز رش و رام و جوش، روز خور و ماه و باد

منوچهری (۳)

جوش روز نام چهاردهم از هرماء شمسی است (۴)

گوش روز ای نگار مشکین خال گوش بر بط بگیر و نیک بعال

مسعود سعد (۵)

اما فردوسی نیز لا اقل يك بار، این کلمه را بصورت «گوش» در حکایت فریدون
و بر افتادن ضحاک و به پادشاهی رسیدن اولی بکار برده. این قسمت از شاهنامه را
نقل میکنیم .

وز ان پس فریدون بگرد جهان بگرد دید و د آشکار و نهان

هر ان چیز که راه بیداد دید هر آن بوم و بر کان نه آباد دید

به نیکسی بست از همه دست بد چنانک از ره هوشیا ران سزد

بیسار است گیتی بسان بهشت بجای گیاسر و گلبن بکشت

از آمل گذر سوی تمیشه تا کرد نشست اندر آن نامور بیشه کرد

کجا کز جهان گوش خوانسی همی

جزین نیز نامش ندانی همی (۶)

(۱) ابوریحان بیرونی و منوچهری آنرا بدین شکل بکار برده اند که برهان قاطع چاپ

مذکور ج ۳/۱۸۵۵

(۲) Websters New World Dictioanary

(۳) دیوان منوچهری دامغانی بکوشش دبیر سیاقی ص ۱۸

(۴) برهان قاطع چاپ مذکور ج ۲/۶۰۰

(۵) دیران مسعود سعد سلیمان بکوشش رشید یاسمی ص ۶۲۲

(۶) شاهنامه چاپ مسکو زیر نظر برتلس ج ۱ ص ۸۱

از بیت آخر و کلمه گوش، و اینکه آن راجع به جهان و زمان کهن باشد و آن روزگار (در عصر فردوسی) کسی درباره آن اطلاعی نداشته باشد، چنین فهمیده می شود که افسانه آفرینش و داستان گیومرت و پیدایش جهان، در ذهن شاعر خطور کرده بوده و میخواست درین لحظه که بساط ظلم ضحاک بر چیده شده بار دیگر به تاریخ مراجعه کند و احوال و انقلابات زمان را بیاد آورد، ولی چون مطلب صحیح و صریح نیافته آنها را از کمر نگذاشته اما شاید این درست تر باشد که گفته شود: مطالب مذکور در متن «خوتای نامک» چندان مغشوش و مبهم و ناسفیه می بوده که فردوسی آنها را حذف نموده به همان یک بیت اخیر اکتفا نموده است، و بند و عبرت و فایده گرفتن از تاریخ را، درین معمل مجبوراً صرف نظر نموده است بیاد باید داشت که مؤرخان و شعرا، در چنین موارد همواره از گرفتن نتیجه و متوجه ساختن ابناهی زمان خود، به نکات اخلاقی و اجتماعی، بی اعتناء نگذشته اند. فردوسی خود بارها همین کار را در اثر جاویدان خود کرده، ولی بیت اخیر صریحاً نشان میدهد که مطالبی از طرف شاعر و یاد رفتنی که درست از بود، خلاصه گردیده بوده است.

رو: کی شاعران خراسان گفت:

گفت هنگامی یکی شهزاده بود کوهری و پیر هنر آزاده بود
 شد بگرما به درون یک روز غوشت بود فر بهر کلان بسیار گوشت (۱)
 در بیت دوم «روز غوشت» به معنی گوش روز، که همان روز معروف و مقدس زرتشتیان است، می باشد و من ملاحظات بیشتر خود را در باره این بیت و فر هنگ اسدی و سایر فرهنگ نویسان - که در باره این کلمه ذکر می دارند - در صفحات آینده به تفصیل خواهم نوشت.

باری از تحقیقات بالا این فائده حاصل می شود که کلمات: گوش، گوش، گوشه، گپوشه، غش، غوشت و معرب آنها جوش؟ گبک؛ یاک، و غز - که این اخیر

(۱) فرهنگ فرس اسدی، کلمه غوشت، نیز آثار باقیمانده رودکی، چاپ تاجیکستان که نام

حسن نامه شاعر، کوشش عبد الفنی میرزایب دانشمند شوروی چاپ شده است ص ۱۸۵

بقیة غز کاو
 در خوارزمی گوشت ، و معرب گوش ، بصورت جوش (۱) . در تبتی گپاک gyak
 در زبان روسی و اکثر زبانهای اروپایی یاک yack-yak (۲)
 می خور کت باد نوش برسمن و پیلگوش روز رش و رام و جوش ، روز خور و ماه و باد
 منوچهری (۳)

جوش روز نام چهاردهم از هرماء شمسی است (۴)
 گوش روز ای نگار مشکین خال گوش بر بط بگیر و نیک بعال
 مسعود سعد (۵)

اما فردوسی نیز لا اقل يك بار، این کلمه را بصورت «گوش» در حکایت فریدون
 و بر افتادن ضحاک و به پادشاهی رسیدن اولی بکار برده. این قسمت از شاهنامه را
 نقل میکنیم .

وز ان پس فریدون بگرد جهان بگرد دید و د آشکار و نهان
 هر ان چیز که راه بیداد دید هر آن بوم و بر کان نه آباد دید
 به نیکسی بست از همه دست بد چنانک از ره هوشیا ران سزد
 بسیار است گیتی بسان بهشت بجای گیاه سر و گلبن بکشت
 از آمل گذر سوی تمیشه تا کرد نشست اندر آن نامور بیشه کرد

کجا کز جهان گوش خوانسی همی

جزین نیز نامش ندانی همی (۶)

(۱) ابوریحان بیرونی و منوچهری آنرا بدین شکل بکار برده اند که برهان قاطع چاپ

مذکور ج ۳/۱۸۰۵

(۲) Websters New World Dictioanary

(۳) دیوان منوچهری دامغانی بکوشش دبیر سیاقی ص ۱۸

(۴) برهان قاطع چاپ مذکور ج ۲/۶۰۰

(۵) دیران مسعود سعد سلیمان بکوشش رشید یاسمی ص ۶۲۲

(۶) شاهنامه چاپ مسکو زیر نظر برتلس ج ۱ ص ۸۱

از بیت آخر و کلمه گوش، و اینکه آن راجع به جهان و زمان کهن باشد و آن روزگار (در عصر فردوسی) کسی درباره آن اطلاعی نداشته باشد، چنین فهمیده می شود که افسانه آغز بنش و داستان گیومرت و پیدایش جهان، در ذهن شاعر خطور کرده بوده و میخواست درین لحظه که بساط ظلم ضحاک بر چیده شده بار دیگر به تاریخ مراجعه کند و احوال و انقلابات زمان را بیاد آورد، ولی چون مطلب صحیح و صریحی نیافته آنها را از کلام نگذرد اما شاید این درست تر باشد که گفته شود: مطالب من کور در متن «خوتای نامک» چندان مغشوش و مبهم و ناسفیه می بوده که فردوسی آنها را حذف نموده به همان یک بیت اخیر اکتفا نموده است، و بند و عبرت و فایده گرفتن از تاریخ را، درین معمل مجبوراً صرف نظر نموده است بیاد باید داشت که مؤرخان و شعرا در چنین موارد همواره از گرفتن نتیجه و متوجه ساختن ابنای زمان خود، به نکات اخلاقی و اجتماعی، بی اعتناء نگذشته اند. فردوسی خود بارها همین کار را در اثر جاویدان خود کرده، ولی بیت اخیر صریحاً نشان میدهد که مطالبی از طرف شاعر و یاد رفتنی که درست از بود، خلاصه گردیده بوده است.

روز کی شاعران خراسان گفت:

گفت هنگامی یکی شهزاده بود گوهری و پیر هنر آزاد بود
 شد بگرما به درون یک روز غوشت بود فر به و کلان بسیار گوشت (۱)
 در بیت دوم «روز غوشت» به معنی گوش روز، که همان روز معروف و مقدس زرتشتیان است، می باشد و من ملاحظات بیشتر خود را در باره این بیت و فر هنگ اسدی و سایر فرهنگ نویسان - که در باره این کلمه ذکر می دارند - در صفحات آینده به تفصیل خواهم نوشت.

باری از تحقیقات بالا این فائده حاصل می شود که کلمات: گوش، گوش، گوشت، گوشت، گوشت، غش، غوشت و معرب آنها جوش؟ گبک؛ یاک، وغز - که این اخیر

(۱) فرهنگ فرس اسدی، کلمه غوشت، نیز آثار باقیمانده رودکی، چاپ تاجیکستان که نام

امروز هم معمول و مستعمل است، منتها به فتح اول تلفظ می شود، همه از يك ریشه و بن هستند و زه گوی، بمعنی جی زنی «عاده حیات» آمده اند، و این ریشه در بسیاری از کلمات دیگر هم هست که قسمتی از آنها نگاشته شده بر خی دیگر در محله در صفحات آینده نقل خواهد شد. مرا عقیده برین است که غر در کلمه غر گاو ضبطی از همین کلمات است و از همه به تلفظ سغدی، که روزگاری زبان بین المللی آسیای میانه بوده یعنی باغش (به ضم اول) نزدیکتر میباشد؛ و همین طور هم باید باشد، زیرا سغدی بقول زبان شناسان و علمای شرق شناس در زبان فارسی دری نفوذ بسیار کرده است و حتی قدیمترین فرهنگ نویس، که فرهنگ فرس بده منسوب است، یعنی احمدی طوسی جاجا به سغدی بودن بعضی کلمات و الفاظ زبان دری که در کتاب لغت وی آمده، اشاره میکند.

درین جا ذکر بایست کرد که تحت عنوان «غر گاو در متون و روایت مزدیسنی» بحث ما به مطالعه ادبیات فارسی دوره اسلامی، از قبیل شهنامه فردوسی و شهنامه ثعالبی و فرهنگ اسدی طوسی نیز کشید و این بدان مناسبت بود که من این آثار را همکامی از سنن و روایات و مواردی قبل اسلامی و گویا آنها را مبنی بر فرهنگ و مدنیت پیش از اسلام میدانم و بهر حال طوری که در آثار دانشمندان اشاره شده، زبان فارسی دری بانضج و صلابت و دل انگیزی که در قرون اولیه اسلامی داشته بیگمان مرحله نوینی از پایه ادبی این زبان بوده است که قبلا بدان نایل شده بود، منتها آثار قابل ازان مرحله بر جای نمانده است یا اینکه تا کنون کشف و شناخته نشده اند. (باقیدارد)

(۱) این دو کلمه در متون و روایات فارسی دوره اسلامی، از قبیل شهنامه فردوسی و شهنامه ثعالبی و فرهنگ اسدی طوسی نیز کشید و این بدان مناسبت بود که من این آثار را همکامی از سنن و روایات و مواردی قبل اسلامی و گویا آنها را مبنی بر فرهنگ و مدنیت پیش از اسلام میدانم و بهر حال طوری که در آثار دانشمندان اشاره شده، زبان فارسی دری بانضج و صلابت و دل انگیزی که در قرون اولیه اسلامی داشته بیگمان مرحله نوینی از پایه ادبی این زبان بوده است که قبلا بدان نایل شده بود، منتها آثار قابل ازان مرحله بر جای نمانده است یا اینکه تا کنون کشف و شناخته نشده اند. (باقیدارد)